خبرها

همایش «تمام ادیان آفریقا»

مهر: همایش سه‌روزه تمام ادیان آفریقا در جست‌وجوی راه‌های مبارزه با عدم تساهل دینی و گسترش درک دوجانبه به عنوان ابزار ترویج صلح روز گذشته در غنا آغاز شد. به نقل از غنا وب، این همایش که با موضوع «آزادی دین: همزیستی با صلح و آزادی در میان تنوع» به تجزیه و تحلیل تهدید به آزادی دینی، تنش‌های ناشی از تعصب دینی، افراط گرایی و عدم تساهل و همچنین راه‌حل‌هایی برای بهبود همزیستی بین ادیان می‌پردازد. مقامات رسمی دولت غنا در سخنرانی خود طی این همایش بر سهم انجمن‌های دینی غنا در توسعه اقتصادی- اجتماعی تاکید کردند. گلیدس اسماء یکی از وزرای دولت این کشور از سازمان‌ها و انجمن‌های دینی خواست در بخش آموزش تکنولوژی و علم سرمایه‌گذاری کرده تا دسترسی مومنان به آموزش تسهیل شود. وی همچنین این سازمان‌های دینی را ترغیب کرد تا در راستای آموزش اعضای خود تلاش کرده و شرایط جامعه دینی خود را بهبود بخشند. دکتر اگنن هسو نایب‌رئیس انجمن بین‌المللی آزادی دینی که از برگزارکنندگان همایش محسوب می‌شود در روز اول این همایش سه‌روزه گفت: سازمان‌های دینی باید در ترویج حقوق بنیادین آزادی دینی و اعتقادات تلاش کنند تا بتوانند سهم عمده‌ای در این عرصه داشته باشند. وی همچنین اظهار داشت: باید چالش‌های تبعیض نژادی و عدم تساهل به ویژه مواردی که اصول آزادی دینی محسوب می‌شود را مورد بررسی قرار داد. انجمن بین‌المللی آزادی دینی در سال ۱۸۹۳ در راستای ترویج و حمایت از آزادی‌های دینی و اعتقادات ادیان تاسیس شد تا با تعصب و کوته‌نظری دینی مبارزه کند.

همایش «ارتباط دین با انسان»

مهر: همایش بین‌المللی «ارتباط دین با انسان» به منظور بررسی برداشت ادیان مختلف از انسان و تفاهم ملت‌ها براساس همزیستی مسالمت‌آمیز از ۲۶ تا ۲۸ آوریل (۶ تا ۸ اردیبهشت) در تونس برگزار می‌شود. به نقل از اسلامیک‌نیوز، همایش بین‌المللی «ارتباط دین با انسان» با شعار تعابیر مختلف از دین و انسان با همکاری دانشگاه الزیتون تونس از ۲۶ آوریل (۶ اردیبهشت) در تونس برگزار می‌شود. در این همایش سه‌روزه ۴ سخنرانی اصلی انجام می‌شود که محورهایی چون ارتباط ادیان و انسان، جایگاه و نقش آنها در مقابل خشونت، گفت‌وگوی ادیان با توجه به نقش انسان در خطابه‌های قرآنی و زن و میهن در اسلام خواهد بود. این همایش به منظور منسجم کردن تاثیرگذاری و تاثیرگیری ملت‌ها و امت‌ها برگزار می‌شود تا آزاداندیشی با دیگران و اعتماد بر گفت‌وگو و تفاهم براساس همزیستی مسالمت‌آمیز میان ملت‌ها را مورد بررسی قرار دهد.

دومین کنگره رهبران جهان و ادیان سنتی برگزار می‌شود

مهر: دومین کنگره رهبران جهان و ادیان سنتی شهریور ماه امسال در پایتخت قزاقستان با محوریت آزادی دینی و نقش رهبران دینی در تقویت امنیت بین‌المللی برگزار می‌شود. به نقل از خبرگزاری اینترفکس، رئیس کمیته برگزاری این همایش در چهارمین نشست دبیران کنگره گفت: به دنبال بحث‌های گسترده موضوع آزادی دین و به رسمیت شناختن ادیان دیگر و همچنین نقش رهبران دینی در تقویت امنیت بین‌المللی به عنوان موضوع دومین کنگره رهبران دینی و ادیان سنتی انتخاب شد. نورتای ابیکایف گفت: اگر این موضوع مورد تصویب دبیرخانه کنفرانس قرار گیرد در صدر دستور این همایش قرار خواهد گرفت. طی دیدار سفیر قزاقستان در عربستان سعودی دبیرکل انجمن جهانی مسلمانان، دکتر عبدالله الترکی نیز برای شرکت در این همایش که ۲۱ تا ۲۳ شهریور ماه در آستانه پایتخت جمهوری قزاقستان برگزار می‌شود ابراز تمایل کرده است.

ابن‌رشد میان دین و فلسفه تعارضی نمی‌بیند

مهر: به نقل از کتابخانه نیل و فرات، در کتاب «ابن‌رشد؛ بیان دو حقیقت دین و فلسفه» که توسط دکتر شبر الفقیه تالیف شده است، نویسنده سعی در بیان توفیق فیلسوف اندلسی در دین و فلسفه دارد. زیرا معتقد است که درک حقیقت فلسفی ابن‌رشد را به درک حقیقت دینی رسانده است. نویسنده اظهار می‌دارد: قبل از ورود به موضوع کتاب باید به طور کلی اطلاعاتی درباره اندلس و به صورت ویژه اطلاعاتی از ابن‌رشد ارائه دهد؛ از این رو فصل اول را به شناخت و اشاعه علم و فلسفه ابن‌رشد اختصاص داده است. دکتر الفقیه در فصل دوم به شرایطی که فیلسوف بر تکوین عقلی احاطه دارد و عواملی که فلسفه را نشان داده است، می‌پردازد. همچنین اساس و ریشه فلسفه و افکاری را که فیلسوف از آن استفاده کرده و در تحقیقات و پژوهش‌های خود از آن بهره برده است به شکل مطلوبی ارائه می‌دهد. از سوی دیگر به جایگاه نقد در مقابل فلاسفه و متکلمان و رابطه آنها با ابن‌رشد و بالعکس ارتباط ابن‌رشد با آنها توجه دارد. فصل سوم که پایه و جوهر این کتاب است سعی در بیان تلاش‌های ابن‌رشد در راستای توفیقی که بر گذشتگان یافته است، بی‌آنکه بر آرای آنها تکیه کند، دارد. سپس به کتاب‌های سه‌گانه و مهم وی (فصل المقال، والکشف عن مناهج الأدله، وتهافت التهافت) اشاره و چگونگی ارتباطش را با دین و فلسفه نشان می‌دهد. این فصل برداشت و تفسیر وی از متون دینی و موازین آن در نظر ابن‌رشد است که تنها بر علم خود تکیه می‌کند. مولف در فصل چهارم این کتاب بر کلام که ابن‌رشد در حل مشکلات فلسفی‌اش بر آن تکیه می‌کند و عقاید دینی که از طریق وحی آمده، اشاره می‌کند و استدلال‌های دینی را که همه مردم با وجود اختلاف آن را می‌پذیرند، استدلال می‌کند. کتاب «ابن‌رشد؛ بیان دو حقیقت دین و فلسفه» از سوی انتشارات دارالهادی لبنان به قلم دکتر شبرالفقیه در ۱۷۶ صفحه طی یک جلد به زبان عربی منتشر شده است.

گفت‌وگو با محمدرضا اسدی

در مقام مجری فلسفه

حمیدرضا ابک- رحمان بوذری

معلم مدرسه فرهنگ، در سال‌های آغازین دهه هفتاد، امروز استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی شده و تدریس می‌کند و کتاب می‌نویسد. اما همه او را به عنوان مجری برنامه «دانایی و دینداری» شبکه چهار می‌شناسند. در سرزمینی که «شأن» بیش از هر چیزی برای آدم‌ها ارزش دارد و تمام تصمیم‌ها بر مبنای شأن و شئونی گرفته می‌شود که در اغلب موارد چیزی نیست جز انتظار دیگران از آدمی، انتخاب بین «استاد» شدن و «مجری» شدن کار دشواری است. احتمالاً رفقای محمدرضا اسدی هم او را به خاطر مجری شدنش سرزنش کرده‌اند. اما به راستی اگر اسدی، مثل همه آدم‌های ریز و درشتی که در دانشگاه‌ها هستند و خیلی‌هاشان انگار که نیستند، به تدریس اکتفا می‌کرد، امروز می‌توانستیم از تاثیرگذاری برنامه «گستره شریعت» و مناظره‌های دیگر تلویزیونی که باعث و بانی‌اش او بود، سخن بگوییم؟

■معمولاً مباحث فکری مباحثی هستند که طرح آنها در عرصه عمومی امکانات و مقدمه‌سازی‌هایی را می‌طلبد. به همین خاطر وقتی قرار است بین رسانه‌ای به نام تلویزیون - که مخاطب میلیونی دارد ـ و مبحثی مثل «گستره شریعت» یا «دانایی و دینداری» ارتباط برقرار شود باید مقدماتی را فراهم کنیم و این آماده‌سازی مقدمات، فرع بر پرسش اصلی دیگری است. پرسش از اینکه آیا اساساً امکان برقراری چنین ارتباطی وجود دارد؟ آیا رسانه‌ای به نام تلویزیون توانایی و ظرفیت برقراری ارتباط را با مخاطب ـ چه خاص و چه عام ـ در این حوزه‌ها دارد یا خیر؟ به گمان من ابتدا باید این پیش‌فرض فلسفی را پاسخ دهیم تا بعد برسیم به اینکه برنامه شما مخاطب داشته است یا نه و به چه صورت بوده است؟

اجازه دهید بحثمان را کمی عمیق‌تر و غنی‌تر به یکی از محورهای بحثی که ما در «دانایی و دینداری» مطرح کردیم، معطوف کنیم و آن را بسط و تفصیل دهیم، بعد ذیل آن این پرسش‌ها را جواب دهیم.

■پیشنهاد خوبی است اما آنچه که الان برای ما مهم است ـ به‌رغم علاقه به شنیدن حرف‌های شما ـ محمدرضا اسدی به عنوان محقق و گرداننده برنامه دانایی و دینداری است. متوجه هستید که... به همین خاطر هم هست که یکی از ایرادهایی که به برنامه شما وارد است این است که در بسیاری از موارد درجه علمی میهمانان برنامه‌تان از خود شما پایین‌تر است و همین مسئله باعث می‌شود اسدی بیشتر از میهمانانش جلوه کند. منتها خود برنامه دانایی و دینداری به اندازه کافی پتانسیل بحث دارد و وارد شدن به آن اصلاً فاز بحث را عوض می‌کند.

اینکه درجه علمی میهمانان در موارد بسیاری پایین‌تر از بنده است، مقصر بنده نیستم که پاسخگو باشم بلکه باید از خود مدعوین علت این امر را پرسید که چرا با آمادگی علمی لازم حضور نمی‌یابند اما در مورد قسمت آخر فرمایش شما باید عرض کنم که مباحثی که ذیل این عنوان مطرح می‌شود بی‌ارتباط با مخاطبان فکری سئوالات شما نیست. مضافاً بر اینکه به‌رغم فرمایش شما، بنده معتقدم پتانسیل گفت‌وگو از مکانیسم اجرایی برنامه دانایی و دینداری آنقدر نیست که ارزش داشته باشد وقت خوانندگان شما با آن گرفته شود.

■البته ما این طور فکر نمی‌کنیم و می‌خواهیم که درباره این مکانیسم بحث کنیم اما به سبک خودتان در دانایی و دینداری ابتدا نظر میهمان را می‌پرسیم و حرف‌هایش را می‌شنویم تا بعد به سراغ پرسش‌های خودمان برویم.

ببینید ما در برنامه‌مان در بخش مفصلی به جایگاه و نسبت فقیهان و حکیمان و عارفان در فرهنگ و تمدن اسلامی پرداخته‌ایم. ترجیح می‌دهم در اینجا تا حدی ولو به اختصار مطالبی در تکمیل آن مباحث داشته باشم و سپس نکاتی در باب نحوه تدوین و تشکیل و برگزاری برنامه «دانایی و دینداری» عرض کنم.

■طبیعتاً این مقایسه با اتکا به مباحث مطروحه در برنامه دانایی و دینداری صورت می‌گیرد.

قطعاً همین‌طور است. برای بررسی نسبت میان فقیهان و حکیمان و عارفان حداقل از دو منظر می‌توان وارد بحث شد؛ یکی اینکه مبنای مقایسه این چند گروه را «معرفت» آنها قرار دهیم، یعنی معرفت فقهی، معرفت فلسفی و حکمی و معرفت عرفانی. و تبلور اینها را در فقیهان و حکیمان و عارفان بررسی کنیم. منظر دیگر این است که فارغ از جنس معرفت فقیهان و حکیمان و عارفان، به ظهور تاریخی آنها توجه کنیم. من در اینجا می‌کوشم ضمن بهره بردن از منظر اول بیشتر براساس منظر دوم بحث را پیش ببرم.

■البته با ذکر این نکته که مقسم این سه قسیم چیست و چرا می‌خواهید این جایگاه را روشن کنیم؟

به آن هم می‌پردازم. در این موضوع خاص اولین سئوال این است که چرا در فرهنگ اسلامی، فقیهان و حکیمان و عارفان در عرض اصنافی مثل مفسران و محدثان، مورخان و متکلمان قرار نمی‌گیرند. البته متکلمان را باید به طور جداگانه بررسی کرد چرا که شاید بتوان گفت متکلمان از جهت نحوه تعاملشان با فقیهان و فیلسوفان و عارفان به این سه صنف نزدیک‌تر هستند تا به مفسران و محدثان و مورخان اسلامی.

■بله، چون متکلمان به خصوص در اهل سنت جایگاه خاصی دارند.

در اهل سنت هم مخصوصاً اشاعره متکلمان در عرض فقیهان و حکیمان قرار می‌گیرند ولی به هر حال وقتی نگاه می‌کنیم فقیهان و حکیمان و عارفان بیشتر کنار هم می‌نشینند و این جای تامل دارد. به تصور من این مسئله لزوماً به دلیل جنس معرفت محدثان و ادیان و مفسران و متکلمان و... نیست که در عرض فقیهان و حکیمان قرار نمی‌گیرند بلکه بیشتر به حیث تاریخی آنها مربوط است. تاثیرگذاری مورخان و ادیان و مفسران به اندازه فقیهان و حکیمان نبوده است.

■چه نوع تاثیرگذاری؟

تاثیرگذاری از لحاظ نقشی که در هدایت یا ضلالت جامعه داشتند و نیز ارتباطی که با توده مردم برقرار کردند و میراثی که در فهم و انتقال معارف دین به توده مردم برای آیندگان خود باقی می‌گذاشتند و تاثیری که در هویت‌بخشی به فرهنگ اسلامی گذاردند. خلاصه اینکه در تاریخ فرهنگ اسلامی، فقیهان و حکیمان و عارفان جایگاه برجسته‌تری نسبت به مفسران و محدثان و مورخان اسلامی داشتند اما این برجستگی همیشه نه لزوماً به خاطر جنس معارف آنها بوده است بلکه شاید بیشتر به علت نحوه موضع‌گیری‌های ایشان در مسائل فکری و دینی و نحوه تعاملشان با یکدیگر و با مردم است که ایشان را به چنین موقعیتی رسانده است.

■ادیان در این میان چه کسانی هستند؟ چون بحث از اصناف علوم دینی است. آیا منظور عالمان صرف و نحو و... است؟

دقیقاً، کسانی که مقدمات فهم متون دینی را فراهم می‌کنند.

■خب شما گفتید که دلیل این تمایز به جنس معرفت این اصناف برنمی‌گردد بلکه به تاثیرگذاری‌شان مربوط می‌شود اما فکر می‌کنم اینجا پلی زده شد که باید روی آن بحث کرد. تاثیرگذاری می‌تواند نسبت مستقیمی با جنس معرفت داشته باشد بدین معنا که اگر جنس معرفت شما در سطح عموم نباشد خود به خود تاثیرگذاری‌تان هم اندک می‌شود. بالاخره ارتباط یک ادیب صرف و نحودان با مردم عادی بسیار کمتر از فقیهی آداب‌دان است. بنابراین می‌توان در مورد ماهیت معرفت این گروه‌ها هم مناقشه کرد.

البته اینکه جنس معرفت این اصناف چه مقدار باعث تاثیرگذاری ایشان بر جامعه دیندار آن می‌شود موارد نقضی وجود دارد - مثل طبقه مفسران و محدثان جای بحث دارد - اما نمی‌توان حرف شما را عمومیت داد. به عنوان نمونه مفسران هم ـ از حیث جنس معرفتشان ـ با اینکه مستقیماً با متون دینی ـ آن هم مهمترین متن دینی که قرآن است ـ ارتباط برقرار می‌کنند هیچ وقت جایگاه یک فقیه را نداشته‌اند. بنابراین صرفاً جنس معرفت، نمی‌تواند علت کافی تحلیل تاثیرگذاری فقیهان بر جامعه دینداران و فرهنگ اسلامی باشد.

■آیا جایگاه یک فیلسوف را داشته‌اند؟

مفسران هیچ‌گاه جایگاه فیلسوف و عارف و فقیه را از حیث تاثیرگذاری بر جامعه دینداران یا اقبال دینداران به ایشان نداشته‌اند لذا هیچ موقع طبقه مفسران را کنار این سه دسته نمی‌توانید قرار دهید و این جای تامل فراوان دارد که چرا مفسران با اینکه مرتبط با مهمترین متن مقدس دینداران ـ یعنی قرآن کریم - هستند و لذا می‌باید هم بر فرهنگ اسلامی و هویت‌بخشی به آن تاثیر ویژه‌ای داشته باشند و هم می‌باید مورد اقبال فراوان دینداران باشند اما هرگز چنین نبودند و حتی اگر مفسری این ویژگی‌ها را داشته مفسر به ماهو متکلم یا به‌ماهو فقیه یا به‌ماهو عارف و فیلسوف بوده نه مفسر به‌ماهو مفسر. مفسران نه در جامعه دینداران و نه در میان حوزه‌های علوم دینی هرگز جایگاهی را که یک فقیه داشت، نداشت و این مطلب جای پرسش دارد که چرا چنین بوده است؟

■یعنی فرض شما بر این است که اگر قرار بر رتبه‌بندی جایگاه علمی باشد در نگاه تاریخی طبقه مفسران کم از فیلسوفان نداشتند.

بله بالقوه هم به لحاظ جنس معرفتشان و هم به لحاظ ارزش و جایگاه معرفتشان در تاثیرگذاری بر دینداران و فرهنگ اسلامی کم از آن سه صنف دیگر نداشتند. ولی بالفعل هیچ‌گاه از لحاظ تاثیرگذاری در کنار فقیهان و حکیمان و عارفان قرار نگرفتند.

■و البته به لحاظ تبحرشان در آن حوزه معرفتی. اما در حوزه اجتماع و عرصه عمومی اقبالی که به یکی از این سه طبقه شده به طبقه دیگری مثل مفسران نشده است.

بله ولی اقبال هم لزوماً نمی‌گویم چون اقبالی که به فقیهان صورت گرفت مثلاً به فیلسوفان وجود نداشت.

■سئوال شما این است که ما طبقه مفسران و حکیمان داشتیم. هر کدام از اینها در حوزه خود متبحر بوده‌اند. حال اتفاقی که افتاده و شما می‌خواهید تحلیلش کنید چیست؟

اتفاقی که رخ داده این است که طبقه یا صنف فقیهان و حکیمان و عارفان جایگاهی را در تاریخ و فرهنگ اسلامی ما پیداکردند که دیگر اصناف من‌حیث‌المجموع چنین جایگاهی را نیافتند و مراد از جایگاه هم این است که هم در هویت‌بخشی به فرهنگ و تمدن اسلامی نقش ویژه‌ای داشتند و هم بر روی جامعه دینداران تاثیر ویژه‌ای گذاردند. در چنین وضعیتی پرسش ما این است که اولاً این سه صنف چه نسبتی با یکدیگر داشتند و ثانیاً این سه صنف که نماینده سه نحوه معرفت به دین و نماینده سه نوع دینداری هستند، آیا ارائه‌دهنده پتانسیل نهایی معرفت دینی و نحوه دینداری هستند؟ یا هنوز می‌توان از اقسام دیگری از معرفت دینی و نحوه دینداری سخن گفت که تاکنون به طور جدی در فرهنگ و تمدن اسلامی ظهور و بروز مدون و منسجمی نداشته است؟

■من مایلم مجدداً به طبقه مفسران برگردم. خب در چنین فضایی تشخیص اینکه مفسر مورد نظر در حوزه کاری خود به اندازه فلان فیلسوف اهمیت داشته یا نه باز باید بررسی شود.

البته در مصادیق قصد مناقشه نداریم. ما مفسران بزرگی هم داشتیم که...

■نه، وقتی ما داریم میزان تاثیرگذاری را می‌سنجیم اتفاقاً باید در مصادیق مناقشه کنیم.

خیر، ما می‌توانیم مصادیق هم‌عدل و هم‌ارز پیدا کنیم که یک مفسر عظیم‌الشان مثل یک حکیم عظیم‌الشان و مثل یک عارف بلندمرتبه بوده است ولی در عین حال جنس معرفت دینی او و محتوای فکری و عظمت فکری او جبران تبیین وضعیت تاریخی‌اش را نمی‌کرد. به عنوان مثال محتوا و جنس تفسیری مفسر بزرگی مثل فخر رازی در تفسیر کبیر هیچ‌گاه توجیه‌گر نقش تاریخی فخر رازی نیست. فخر رازی اگر هم بر فرهنگ اسلامی تاثیر گذارده و نقش داشته از حیث متکلم بودنش است نه از حیث مفسر بودنش و حتی برجستگی تفسیر فخر رازی باز از حیث کلامی‌اش است نه از حیث تفسیری‌اش و به همین جهت است که می‌گوییم مفسران یا اخلاقیان اسلامی یا مورخان اسلامی و محدثان و مانند آنها هرگز نتوانستند به لحاظ تاثیرگذاری بر فرهنگ اسلامی هم‌وزن و هم‌عرض فقیهان و فیلسوفان و عارفان و متکلمان قرار بگیرند.

نکته دیگر اینکه فقیهان و حکیمان و عارفان بیش از اینکه نماینده سه نحوه دینداری باشند نماینده سه نحوه معرفت دینی هستند. یعنی معرفت دینی اینها موجب تفاوت در تعریف نحوه دینداری‌شان می‌شد و همین جا می‌خواهم تعریضی به سخن بعضی از معاصرین بزنم؛ اینکه گفته می‌شود ما سه نحوه دینداری داریم (دینداری معرفت‌اندیش و دینداری مصلحت‌اندیش و دینداری تجربت‌اندیش) اولاً این تقسیم‌بندی تازه‌ای نیست زیرا این سه نحوه دینداری تعبیر دیگری از سه نحوه دینداری فیلسوفان و فقیهان و عارفان است در قالب الفاظ جدید. ثانیاً این تقسیم‌بندی از سه نحوه دینداری صحیح نیست چرا که به نظر می‌رسد حکیمان و فقیهان و عارفان بیش و پیش از اینکه نحوه‌های دینداری را تعریف کنند انحای معرفت دینی را برای ما تعریف می‌کنند و در واقع مقسم، در دین معرفت دینی است نه نحوه دینداری، اما برای بررسی دقیق این اصناف باید مقایسه‌ای اجمالی میان نسبت فقیهان با حکیمان و عارفان، نسبت حکیمان با فقیهان و عارفان و نسبت عارفان با فقیهان و حکیمان داشته باشیم. در قسمت اول به نظر می‌رسد فقیهان با حکیمان سر سازگاری نداشته‌اند. البته این نسبت‌سنجی مبتنی بر استقراء تام نیست.

■مسلم است اولاً به اجمال است...

و ثانیاً ما در اینجا نگاه غالب را مطرح می‌کنیم، لذا در میان نگاه غالب، استثنا هم وجود دارد که این استثناها مورد اعتنای ما نیست.

■اصلاً استثنای خاص آن ابن‌رشد است که در او فقیه و فیلسوف یکی می‌شود.

به این نکته هم می‌رسیم که برخی شخصیت‌ها مجمع چند عنوان هستند. اما چرا فقیهان با حکیمان و فیلسوفان سر سازگاری نداشتند. من حداقل سه دلیل را برای توجیه این مخالفت و ناسازگاری برمی‌شمرم. یکی اینکه به باور فقیهان، حکیمان از مسایلی صحبت می‌کنند که نه توانایی تفکر در آنها را دارند نه شریعت به آنها اجازه تفکر در این موضوعات را داده است. مثل قضا و قدر، جبر و اختیار و بحث در حقیقت الوهی. گاهی هم علت مخالفت آن بوده که نتایج تفکر حکیمان مطلوب فقیهان نبوده است و نهایتاً علت ناسازگاری فقیهان با فلاسفه این بود که روش عقلانی فیلسوفان نیز مورد اعتنای فقیهان نبوده است و فقیهان بیشتر از عقل مستند به نقل تبعیت می‌کردند و عقل منهای تبعیت از نقل- یعنی وحی و سنت را- چندان دارای اعتبار نمی‌دانستند اما فقیهان با عارفان هم از جهات متنوع سر ناسازگاری داشتند. بعضاً یکی از موارد اختلاف این بوده که عارفان شطحیاتی را می‌گویند که با متون و نصوص دینی نه تنها تناسبی ندارد بلکه تعارض هم دارد. ماجرای تاریخی شطحیات عارفانی مثل حلاج و بایزید و مخالفت فقهای زمانه با ایشان ما را بی‌نیاز از بازگویی آنها می‌کند. همچنین روش شهودی عارفان نیز از نظر فقیهان حجیت ندارد و تور مشاهده‌های عرفانی نمی‌تواند به صید تکالیف و احکام شرعیه نایل شود و اگر هم نایل شود اعتبار ندارد. علاوه بر اینکه نتایج شهودهای عارفانه نیز همچنان چندان مورد تائید فقیهان نبود. همان طور که تفکرات آزاد فلسفی فیلسوفان مورد تائید فقیهان نبود. مضافاً بر اینها عدم تقید برخی از عارفان و فرقه‌های صوفیه به آداب شریعت و ظواهر دینی را می‌توان از علل مخالفت و ناسازگاری فقیهان با عارفان برشمرد.

■و بعضی از آنها تعمد خاصی در حفظ نکردن این ظواهر داشتند.

بله، امسال قلندریه، ملامتیه که موجب ادبار کلی و عمومی فقیهان نسبت به عرفا می‌شد. از طرف دیگر نگاه فیلسوفان به فقیهان نیز در عین حال که محترمانه بود ولی خالی از انتقاد هم نبود. به تعبیر دیگر آنها می‌گفتند فقیهان معرفت دینی شرعی فرعی را به ما می‌دهند اما بسیاری از موضوعات اساسی وجود دارد که نظرات فقیهان در آنجا اقناع‌کننده نیست و اساساً با نگاه فقهی و معرفت دینی فقیهانه نمی‌توان به کنه آن حقایق دینی راه یافت.

■مانند مباحث اصول دین که عقلی است و...

دقیقاً. یعنی فیلسوفان معرفت دینی فقهی را برای فهم حقایق دینی در حوزه‌های انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، آخرت‌شناسی، جهان‌شناسی و خداشناسی ناکافی می‌دانستند. بنابراین در عین احترامی که به فقیهان و معرفت فقهی می‌گذاشتند...

■احترامی که فقیهان برای فیلسوفان قائل نبودند.

بله. ولی در عوض، فیلسوفان به فقیهان احترام می‌گذاشتند و در عین احترام، معرفت فقها را برای ورود به آن مباحث ناکافی می‌دانستند. علاوه بر این فیلسوفان در مسائلی که فقیهان غیر قابل کنکاش می‌دانستند دقیق می‌شدند و بحث و فحص می‌کردند. لذا تفکر فقیهانه را برنمی‌تابیدند. فیلسوفان در مورد عرفا هم معتقد بودند که آنها در مکاشفات و مشاهدات خود دچار لغزش‌ها و خطاهایی می‌شوند و اساساً تقسیم‌بندی عرفا در مورد مکاشفات به شیطانی و رحمانی موید این نگاه فیلسوفان بود که تور مکاشفه همیشه در صید خود کامیاب نیست و به همین دلیل حکمای عرفان‌گرایی مثل ملاصدرا به تبعیت از فحول عرفا معتقدند میزان و تراز و برای سنجش عیار و اعتبار مکاشفانه عارفان، عقل یقینی و شرع است. به هر حال حکیمان دو نگاه به عرفان و عارفان داشتند. بعضی حکمت عرفان را عین هم دانسته‌اند و گفته‌اند آنچه را که ما می‌دانیم آنها می‌بینند و بنابراین تفاوت حکیم با عارف تفاوت نگاه علم‌الیقین با حق‌الیقین است و برخی هم معتقدند که فیلسوفان از عرفا یک پله بالاتر هستند و عرفا باید مکاشفانه خود را به عقل یقینی فلسفی عرضه کنند. در مقابل، عرفا هم اعتراضات جدی به حکیمان داشتند.

■چه بسا جدی‌تر از اعتراضشان به فقیهان!

همین طور است. اعتراضشان نیز یا به لحاظ روشی بود یعنی عرفا معتقد بودند که پای استدلالیان چوبین بود... و عقل فلسفی اصلاً نمی‌تواند به حقیقت دست یابد. یا به لحاظ ارزشی بود یعنی اعتبار و عیار رهاوردهای فلسفی هرگز به اندازه رهاوردهای عرفانی نیست و گاهی عرفا می‌گفتند عقل فلسفی توان نیل و وصول به حقیقت را دارد اما راه رسیدن به حقیقت را دور می‌کند و حتی به قول مولوی نه تنها عقل فلسفی ما را از مسیر دور و دراز به حقیقت رهنمون می‌کند بلکه اساساً باید گفت عقل فلسفی، پشت به حقیقت، به دنبال حقیقت می‌دود. مولوی این هر دو تعبیر را در آن قصه فرد بی‌نوای در طلب گنج، حکایت کرده که من آن را نقل نمی‌کنم ولی فقط نتیجه‌گیری مولوی را نقل می‌کنم که هم حکایت دارد از اینکه فلسفه راه رسیدن به حقیقت را دور می‌کند و هم حکایت دارد که فلسفه، پشت به حقیقت به فعالیت می‌پردازد. مولوی در همین راستا است که می‌گوید:

کمان و تیرها برساخته/ صید نزدیک و تو دور انداخته/ فلسفی خود را ز اندیشه بکشت/ گو بدو کو را سوی کنج است پشت/ فلسفی چندان که افزون می‌دود/ از مراد خود جداتر می‌شود/ جاهدوا فینا بگفت آن شهریار/ جاهدوا عنا نگفت ای بی‌قرار

■اینجا پرسش جدی‌تری وجود دارد. در تعیین اصناف معرفت دینی و به تبع آن عالمان دینی، تحلیلی که شما برای این تقسیم‌ها ارائه می‌کنید کاملاً معرفت‌شناختی است. بدین معنا که تحلیل چرایی تاثیرگذاری بیشتر و برخورداری از پایگاه اجتماعی فقیهان، عارفان و فیلسوفان نسبت به مورخان، مفسران و ادیان و محدثان در بیان شما صرفاً تحلیلی اپیستمیک و معرفتی است. اما ممکن است در عالم واقع صرف‌نظر از دلایل معرفتی، علل غیر معرفتی اجتماعی هم وجود داشته باشد که مهم‌ترین آن مسئله قدرت است. در تاریخ اسلام بخش عمده‌ای از ظهور و سقوط کانون‌های اندیشه و فکر به معنای عام آن- چه در حوزه عرفان، چه در حوزه فلسفه و چه در فقه- نسبت مستقیمی با مسئله حکومت داشته است. به عنوان مثال می‌توان میان ظهور و سقوط اندیشه معتزله با ظهور و سقوط یک‌سری قدرت‌های سیاسی در جهان اسلام به طور دقیق نسبت برقرار کرد.

قطعاً این حرف در جای خود درست است. ما در تحلیل پدیده‌های تاریخی نمی‌توانیم تک‌علتی حرکت کنیم. منتها فعلاً در این بخش از سخن مد نظر من بیشتر حیثیت معرفتی بوده است و البته حیثیت معرفتی‌ای که خود را در قالب‌های اجتماعی و فرهنگی و تاریخی عینیت بخشیده است. بنابراین این تحلیل، معرفتی صرف هم نیست البته نکته‌ای که در فرمایش شما بود و به گمان بنده جای تامل هم دارد این است که نسبت حکومت‌ها به عنوان یک منبع قدرت با این اصناف سه‌گانه عالم دینی ـ فقها، حکما و عرفا ـ چگونه است و بالعکس نسبت این سه گروه با مراکز و منابع قدرت سیاسی چگونه است. این مطلب از مباحث مهمی است که در این اواخر مدتی است که ذهن مرا به خودش مشغول کرده و به نتایجی هم رسیده‌ام که در جای خودش به تفصیل بازگو خواهم کرد اما در اینجا فقط این نکته را اضافه کنم که به این سه صنف و نسبت آنها با سوژه قدرت می‌توان از منظر غیرسیاسی و غیرحکومتی نیز نگاه کرد و آن این است که از میان این سه صنف عالم دینی، صرفاً فقها هستند که نحوه ارتباطشان با توده مردم به لحاظ علم دینی، به گونه‌ای است که به «بازتولید» قدرت ایشان می‌انجامد یعنی نحوه تبعیت مردم از فقها و رجوع مردم به فقها منجر به بازتولید قدرت و تراکم قدرت در میان فقها می‌شود اما نحوه ارتباط مردم با حکما و عرفا به گونه‌ای نیست که منجر به بازتولید قدرت و تراکم و تکثر قدرت در میان حکما و عرفا شود و این نکته بااهمیتی است که من آن را در قالب یک سئوال مطرح می‌کنم و در جای خودش در آینده و در فرصت دیگری به آن پاسخ می‌دهم که آیا تراکم قدرت و بازتولید قدرت در میان فقها نیاز به تحقق مکانیسمی برای کنترل آن قدرت و نظارت بر آن قدرت ندارد بنابراین ملاحظه می‌فرمایید مسئله نسبت قدرت با اصناف عرفا و حکما و فقها فقط به این نگاه رایج که حکومت‌ها با این اصناف چه معامله‌ای داشتند نمی‌شود بلکه از این منظر که بنده به آن توجه کردم هم می‌توان به موضوع نظر کرد و نکات نغزی را استخراج و تحلیل کرد اما به نکته دیگری نیز در این بحث باید اشاره کرد؛ به رغم اختلافاتی که متکلمان و فقیهان و عارفان با هم داشتند این سه گروه در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی بیشتر در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و فیلسوفان در مقابل اینها هستند یعنی فقیهان و متکلمان و عارفان به‌رغم اختلاف‌هایی که با یکدیگر داشتند در طول حیات جوامع اسلامی و در تاریخ فکری، از احترام و منزلت بیشتری نسبت به فیلسوفان برخوردار بودند و تحلیل این مطلب و توضیح چرایی آن را من در کتاب «پایان فلسفه و وظیفه تفکر» در مقاله‌ای با عنوان «کدام فلسفه؟ و کدام تطبیق؟» توضیح داده‌ام که در اینجا مجدداً آن را بیان نمی‌کنم. اما متاسفانه فیلسوفان اسلامی در به‌درترین صنف عالمان دینی هستند.

■ و شاید در تمام دوره‌ها. در همان دورانی که ابن‌سینا ارج و قربی داشت باز هم فقیهان از منزلت بیشتری برخوردار بودند.

و البته منزلت ابن‌سینا هم به جهت فلسفه‌اش در آن دوران نبود بلکه به جهت طبابتش بود و من‌حیث‌المجموع باز فقیهان بر دیگر اصناف رجحان داشتند و به همین خاطر من می‌خواهم از اینجا نقبی بزنم به این سئوال که چرا فقیهان مورد توجه و اقبال قرار گرفتند و چرا فرهنگ اسلامی بیشتر فقیه‌پرور است؟ حتی در حوزه‌های علوم دینی فقاهت برای طلاب نیز جایگاه ویژه‌ای داشته و دارد. دلیل این امر را می‌توان بر مبنای جنس معرفت مورد نیاز مردم، نحوه معیشت و ساختار روحی و شخصیتی آنها تحلیل کرد و توضیح اجمالی آن چنین است که از طرفی جهت فکری توده مردم در جامعه دینی بیشتر معطوف به شناخت حلال و حرام الهی بوده، مضافاً بر اینکه فهم این معانی حلال و حرام، کار دشواری نبوده است. اما از طرف دیگر معارف عرفانی عملی از مباحثی بود که جهت فکری جامعه دیندار معطوف به شناخت آنها نبود و مباحث فلسفی هم فهمش دشوار بود و هم نیازی از نیازهای عمومی دینی جامعه دینداران و توده مردم را برطرف نمی‌کرد به همین دلیل بازار فقاهت برای پاسخگویی به تقاضای توده مردم هم در حوزه‌های دینی و هم در بیرون آن در میان مردم گرمتر و پراقبال‌تر از فلسفه و عرفان و کلام بود اما اجازه بدهید من پرسش قبلی خودم را تفصیل و توسیع دهم و بپرسم چرا فقه در فرهنگ اسلامی از دیگر علوم پررونق‌تر بود؟ و فقهای میان مردم پرطرفدارتر؟! بلکه اساساً چرا در فرهنگ و تمدن اسلامی علوم انسانی من‌حیث‌المجموع رشد و تنوع بیشتری نسبت به علوم پایه داشت؟ البته در اینجا معنی عام علوم انسانی مورد نظر من است نه علوم انسانی به معنی جدید که یک علم تجربی است. بنابراین ملاحظه می‌شود در فرهنگ و تمدن اسلامی فلسفه، تاریخ، عرفان، حدیث، فقه، کلام، ادبیات، اخلاق، تفسیر و به طور کلی علوم انسانی بیشتر پرورش پیدا می‌کند نسبت به فیزیک، شیمی، ریاضیات، زیست‌شناسی. علت